

دکتر حمیدرضا ملک محمدی\*

## دولت قانونمند<sup>۱</sup> و دولت رفاه<sup>۲</sup> چالش‌های دو نظریه در عرصه سیاسی - حقوقی اروپا

چکیده: در جستجو به دنبال یافتن شالوده‌های نظری گستره فعالیت‌های دولت و دخالت‌هایش در جامعه، از یک سو در مقابل اندیشه دولت رفاه با سرشتی مداخله‌جویانه قرار می‌گیریم و از سوی دیگر، اندیشه دولت قانونمند را به‌عنوان نگاهبان هنجارهای دموکراتیک و حمایت از حقوق و آزادی‌های انسان، پیش‌رو داریم. این دو اندیشه به واسطه سرشت خویش به تقابل با یکدیگر برمی‌خیزند. نوشتار حاضر، مدخلی است بر تحلیل چالش‌های میان دو اندیشه دولت قانونمند و دولت رفاه.

### مقدمه

امروزه یکی از مباحثی که در محافل سیاسی - حقوقی اروپایی مورد توجه فراوان قرار دارد، بحث از دولت، وظایف دولت و حد و مرزهایی است که بر آن متصور می‌باشد. در این میان، تعیین گستره عمل دولت بیش از دیگر موارد، توجه صاحب‌نظران را به خود جلب کرده است. شناخت گستره عمل دولت در ارتباطی مستقیم با منظری است که از آن به دولت و اختیارات آن نگریسته می‌شود. بدین سبب، دولت در دیدگاه‌های گوناگون، دارای گستره‌ای از اختیارات متنوع، از دخالتی تام تا حداقل اعمال قدرت، می‌باشد. از این رهگذر در سال‌های اخیر، دو نگرش که خود برگرفته از دو

---

\* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نظریه در مورد دولت، اختیارات و گستره عمل آن است، مباحثات بسیاری را به خود اختصاص داده است. محافل سیاسی - حقوقی اروپایی در این راستا به موضع‌گیری در قبال هر یک از آنها پرداخته‌اند. این موضع‌گیری، محافل یاد شده را در اصطلاح، «قطبی»<sup>۱</sup> نموده است و در هر قطب، طرفدارانی به دفاع از مواضع خویش برآمده‌اند. این دو نظریه، یکی دولت قانونمند و دیگری دولت رفاه است.

اصطلاح دولت قانونمند، ریشه در قرن پیشین در کشور آلمان دارد. گذشته از زمان و مکان یاد شده، نکته قابل توجه آن است که چه در مقام بیان لغوی و ترجمه به زبانهای گوناگون و چه در جهت معنا و بیان مفهومی روشن و شفاف از این اصطلاح، اختلاف نظرهای بنیادین میان صاحب‌نظران وجود دارد.<sup>۱</sup> در مقام بیان لغوی، برخی همچون «دومالبر»<sup>۱</sup> ترجیح می‌دادند که اصل واژه آلمانی<sup>۲</sup> این مفهوم را بدون کم و کاست در زبان فرانسه به کار گیرند. در مقام بیان مفهوم نیز، تعبیر گوناگون از این اصطلاح وجود داشت که از آن جمله می‌توان به دیدگاه مالبر که دولت قانونمند را «دولتی تابع حقوق، در روابط خود با اتباعش»<sup>۲</sup> می‌داند اشاره نمود، اما در اینجا نیز بر سر اینکه حقوق مورد بحث، چه نوع حقوقی است و اینکه آیا از جمله حقوق موضوعه دولت و ترجمان اراده او می‌باشد یا حقوقی است که در مقامی برتر از او قرار دارد اختلاف نظرهای بسیاری وجود داشته است.<sup>۳</sup> بی‌آنکه وارد این حوزه از منازعات گردیم، باید اشاره نمود که دولت در چارچوب اصطلاح دولت قانونمند، دولتی است که در عمل خود با محدودیتهایی حقوقی مواجه می‌باشد. محدودیتهایی که هدف اصلی آن، افزایش توان شهروندان در مقابل دولت و در واقع ایجاد نوعی جمهوری شهروندان است.

اما پدیده قدیمی‌تر دولت رفاه، «تلاش دولت برای تغییر شرایط بازار و حمایت از افراد در مقابل برخی پیامدهای اقتصادی و اجتماعی را نشان می‌دهد که قادر است تأثیراتی نامطلوب بر زندگی فرد گذارد.»<sup>۴</sup> این پدیده چنانکه از معنای آن استنباط می‌شود مفهومی از دخالت دولت را بیان می‌دارد. از این رهگذر، پیدایش حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی که در ابتدای راه، برای نیل به رشد اقتصادی، پدیده‌ای ضروری

است، اندک‌اندک به روند دخالت‌های دولت و نخبگان سیاسی در زمینه‌های مختلف شتاب بخشیده و بدین ترتیب فشار دستگاه‌های دیوانی بر مردم فزونی می‌یابد. این دو تعریف ابتدایی از دو نظریه پیش گفته، همان عاملی است که اندیشه دولت قانونمند و دولت رفاه را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. دو اندیشه‌ای که یکی بر شالوده‌ایجاد محدودیت برای گستره عمل دولت استوار است و دیگری بر پایه دخالت‌های دولت و آزادی عمل بیشتر برای آن بنا گردیده است. اما این دو مفهوم چگونه و از خلال کدامین زوایای حیات اجتماعی در مقابل یکدیگر می‌ایستند و به چالش با یکدیگر کشیده می‌شوند؟ این پرسشی است که نوشتار حاضر در تلاش برای یافتن پاسخی مناسب برای آن می‌باشد.

### الف. شالوده‌های دولت قانونمند

در سال‌های اخیر، پدیده دولت قانونمند به عنوان یکی از مسائل پرچالش در مباحثات سیاسی - حقوقی اروپایی، مکانی ویژه را به خود اختصاص داده است. این مبحث از چنان وجهه‌ای بهره‌مند گردیده که بازیگران سیاسی تلاش می‌نمایند تا استدلال‌های خویش را به نوعی بر این مفهوم مشروعیت‌آفرین، گره زنند و از رهگذر این پیوستگی، بر مقبولیت خویش بیافزایند.

دولت قانونمند بر شالوده دو عنصر مهم یعنی دولت و حقوق، استوار گردیده که هر کدام از معنایی ویژه خود برخوردار می‌باشند. ریشه‌های دولت قانونمند، چنان که شرح آن گذشت در چارچوب نوعی دکتترین سیاسی - حقوقی در آلمان قرن ۱۹ میلادی مطرح بود. این اصطلاح، بعدها وارد نوشته‌های فرانسوی گردید و بدین ترتیب، دولت قانونمند با برداشت فرانسوی آن به عنوان یکی از نظریه‌های مطرح در این زمینه مورد توجه قرار گرفت. البته در نوشته‌های انگلوساکسون نیز می‌توان به اصطلاحاتی مشابه توجه نمود (۵) که در مجموع، نشانگر پرداخته‌هایی متفاوت به موضوعی واحد است.

از منظر روش‌شناسی در بررسی پدیده دولت قانونمند، چنین به نظر می‌رسد که مسأله از دو دیدگاه می‌تواند مورد تأمل قرار گیرد: نخست از منظر بررسی دو پدیده دولت و حقوق و رابطه آنها با یکدیگر، و دوم از منظری کلان که محصول آمیختگی دو عنصر سازنده این اصطلاح یعنی دولت و حقوق، و زایش فرزندی به نام دولت قانونمند

و جایگاه آن در سیر تحولات دولتها می باشد.

اینک چندی است که موضوع دولت قانونمند با چهره‌ای دیگر به عرصه مسائل عمومی جامعه کشانیده شده است. این پدیده در کنار مفاهیمی که پیشتر به عنوان ارزشهایی الزامی توسط آن بیان می شد، خود به عنوان پدیده‌ای صاحب ارزش مطرح گردیده است. نویسندگان و اندیشمندان با دیدگاههایی گوناگون در این مجال سخن می گویند. برخی مفهوم صیقل خورده دولت قانونمند را محصول چالشهای عمیق فکری می دانند. گروهی دیگر نیز ارزش این مباحث را چیزی بیش از گفتمانهای جنجالی و پرسروصدا نمی دانند که تنها هنر آن، افزودن بر ابهامات و سردرگمی هاست. اما در دو دهه گذشته و بویژه از سالهای دهه ۱۹۹۰، تأکید بر آشکار ساختن جنبه‌های مختلف دولت قانونمند، از انرژی جدیدی برخوردار گردیده و در محافل گوناگون، با شور و اشتیاق بیشتری از آن یاد می شود. اینک جای این پرسش باقی است که چرا بحث از دولت قانونمند، چنین قوت می گیرد تا جایی که در محافل آکادمیک به موضوعی اساسی برای تحقیق تبدیل می شود؟

ژاک شوالیه<sup>۱</sup> بر این باور است که تأکید موجود بر روی دولت قانونمند در سالهای گذشته، شاید بدان دلیل باشد که این دولت به نوعی «آنتی تز توتالیتاریسم» تبدیل شده است. (۶) نکته ظریف در این میان، آن است که تمامیت خواهی پیش گفته، چهره‌ای آشکار و ویژگیهایی کلاسیک همانند دولتهای تمامیت خواه سنتی را نمایان نمی سازد بلکه در دل پدیده‌ای پنهان می شود که شائبه حرکت تمامیت خواهی از آن بر می آید. این پدیده، دولت رفاه و آن شائبه‌ها، ناشی از کارکرد این دولت بود. بنابراین، دولت قانونمند به عنوان بنیانی الزام آور در رعایت همه جانبه حقوق، به عرصه چالشی جنجال آفرین با دولت رفاه گرفتار آمده در بحران وارد می شود.

## ب. شالوده‌های دولت رفاه

نویسندگان، تاریخ حیات پدیده دولت رفاه را به دوره‌های گذشته و سده‌های پیشین

بازگردانیده‌اند. (۷) اما نگاهی دیگر به این مسأله نشان می‌دهد که در دوره پس از جنگ دوم جهانی، جریانی مبتنی بر توسعه و تعمیم دخالت‌های دولت، به گونه‌ای جدی‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، حیات سیاسی - اجتماعی با ورود در عرصه‌ای نوین و در فراخنای گسترش دامنه سیاست‌های دولت، به شیوه‌ای جدید ساختار بندی می‌شود.

دولت رفاه، دولتی مداخله‌جوست. هر چند که این مداخله در پس الفاظی همچون بهینه‌سازی شرایط زندگی، توسعه اجتماعی - اقتصادی، نועدوستی و... پنهان می‌شود. از این رهگذر، در بحث از سیاست‌های دولت رفاه، نقطه اتکاء مباحث را اغلب، مسائل توسعه اقتصادی - اجتماعی تشکیل می‌دهد. البته این بدان معنا نیست که عوامل دیگر در این عرصه فاقد کارایی لازمند. زیرا در میان نویسندگان و اندیشمندان، در حالی که برخی بر برتری مسائل اقتصادی تأکید دارند، گروهی دیگر ترجیح را با مسائل سیاسی - اجتماعی می‌دانند. با این همه، سنجش دقیق تأثیر این عوامل، کاری بس مشکل است و چه بسا در نهایت به عدم تقدم و ترجیح هر یک از عوامل بر دیگری منجر گردد.

نکته پراهمیت در این میان آن‌که گرفتار آمدن دولت رفاه در دام بحرانها، موجب گردیده تا بار دیگر، اما با نگاهی دقیق‌تر، به این نوع دولت و فعالیت‌های آن نگریسته شود. در نخستین گام باید اشاره نمود که ظهور دولت رفاه به شکلی بسیار ملموس و پدیده‌ای روشن در جوامع اروپایی به دهه‌های گذشته باز می‌گردد. (۸) در این حال یکی از بزرگترین مشکلاتی که این دولت با آن مواجه می‌گردد، مشکلات اقتصادی است. بحرانها و مشکلات پیش‌بینی نشده‌ای که می‌توانست همچون ترمزی، سد راه جریان رشد اقتصادی گردد. اما مشکلات دولت رفاه، بسیار بیشتر از آن بود که بتوان آن را تنها در چارچوب بحرانهای اقتصادی ارزیابی کرد. مجموعه این مشکلات به عنوان نوعی «اضافه بار مسؤولیتی»<sup>۱</sup>، حکایت از انباشت بیش از حد مسؤولیت بر شانه‌های دولت داشت و تعهداتی افزون‌تر از توان دولت را طلب می‌کرد. ریشه‌های نظارت و مدیریت دولت، مرز عرصه‌های گوناگون تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را در نور دیده بود و تا ژرفای انواع کوچک و بزرگ آن پیش رفته بود. در این حالت دولت در چنبره بحرانهای

ناشی از پیچیدگی‌های مدیریتی به واکنش‌هایی انفعالی کشانیده می‌شد. در کنار این بحرانها که هر کدام به گونه‌ای دولت رفاه را به سوی مرزهای ناکارآمدی رهنمون می‌شد، پدیده‌ای دیگر نیز وجود داشت که از سرشت مداخله‌جویانه این دولت نشأت می‌گرفت. از سالهای دهه ۱۹۸۰ میلادی، این اندیشه جان می‌گیرد که فشار دستگاههای دولتی بر جریان اقتصاد و در نتیجه، بروز بحرانهای اقتصادی و مدیریتی در کنار افزایش میزان مسؤلیتهای دولت در عرصه‌های گوناگون، محصول طبیعی ارتقاء سطح دخالت‌های دولت بود. این مسأله منجر به بروز بحرانی دیگر می‌گشت که اینبار هدف اصلی آن، شالوده‌های نظم دموکراتیک و به بحران کشانیدن آن بود. این جنبه نوین در بررسی بحرانهای ناشی از کارکرد دولت رفاه، خود را در چارچوب ترجمان انحراف دولت و صاحب‌منصبان دولتی از مسیری می‌یافت که اصل نمایندگی، آن را تعیین کرده بود. از این نقطه، چالش میان اندیشه‌های دولت قانونمند و دولت رفاه وارد مرحله‌ای جدید می‌گردد.

### ج. تقابل دولت قانونمند و دولت رفاه

شائبه‌های انحراف دولت رفاه از مسیر پیش گفته و ترس از تبدیل آن به نهادی همه‌دان و لذا مداخله‌گر در همه چیز از یک سو و کشیده شدن دخالت یاد شده به جایی که هر قید و بند مانع در مسیر از میان برداشته خواهد شد از سوی دیگر، اندیشمندان معتقد به دولت قانونمند را با هراسی قابل تأمل مواجه می‌ساخت. این گروه بر این باور بود که اگر قرار است دولت رفاه در کارکرد خود به عنوان نوعی «لویاتان»<sup>۱</sup> ظاهر گردد، نقطه مقابل آن یعنی یک «ضدلویاتان»<sup>۲</sup>، چیزی جز دولت قانونمند نخواهد بود. بدین ترتیب این دو اندیشه یعنی دولت رفاه و دولت قانونمند به مصاف با یکدیگر کشانیده می‌شوند.

این تقابل شاید از آن رو بود که دولت رفاه از حقوق، ابزاری برای عمل در خدمت دولت می‌ساخت. افزون آنکه در حوزه این دولت، عرصه‌ای خصوصی و حفاظت شده

که آن را با نام جامعه مدنی بخوانیم یا هر نامی دیگر، به چشم نمی خورد. دولت یاد شده در کارکرد خویش به سویی حرکت کرده بود تا بتواند در تمام روابط اجتماعی، فارغ از نوع و سرشت آن مداخله نماید. بر عهده گرفتن کارکرد تنظیم اجتماعی، همچون دستاویز نامرئی، قیومت جامعه را به این دولت می سپرد. بدین ترتیب آنچه که در طی زمان از این کارکرد به میراث می رسد، دستگاہی قدرتمند است که نقش تضمین کنندگی قوانین مربوط به کنش های اقتصادی و تأمین نیازهای حیات اجتماعی، جایگاهی محوری را به آن می بخشد.

ابزاری شدن حقوق توسط دولت رفاه بدین معنی است که عقلانیت حقوقی که می تواند شالوده ای برای برپایی سازه های دموکراتیک باشد، متزلزل می گردد. قداست این عقلانیت با سوق دادن حقوق به سوی حقوقی مداخله گر، از میان می رود. دولت رفاه در کارگاه خویش با ساخت قالبی از سیاست های عمومی، حقوق را از نگاهبان هنجارها به کارگزاری مداخله جو تبدیل می نماید که آهنگ مداخله اش هر دم شتابی نو می یابد. در مورد سرشت مداخله جویانه این دولت، آنچه که بیش از همه مدنظر قرار می گیرد، شائبه های تمامیت خواهی است. این شائبه ها به گونه ای ژرف، حرکت های یاد شده را تحت تأثیر خود قرار می دهد. تمامیت خواهی در این مجال از آن روست که دولت، در اندیشه تبدیل شدن به تنها چاره اندیش مشروع در جامعه، مسؤولیت تعیین و تأمین خواسته های انسان را بر عهده می گیرد. افزون آنکه این دولت، خود را دارنده تمامی دانش های لازم و قدرتهای مورد نظر در این ارتباط می پندارد. در نتیجه بتدریج فاصله خود را با عرصه خصوصی کم می کند و بدین ترتیب به سوی تطابق همه چیز با خود یعنی «تطابق مسلط و یک سویه» پیش می رود. حاصل این حرکت، تبدیل تدریجی دولت به یک دستگاہ تنظیم کننده، مربی و داور و مرجعی برای همه چیز است. این مجموعه مسؤولیتی موجب می گردد تا دولت رفاه در کارکرد خود، با بحرانهایی جدی ناشی از ناهمخوانی معادله «توان - تعهد» روبرو گردد. در سایه چنین بحرانی، دولت قانونمند به مصاف دولت رفاه می شتابد. دولت قانونمند به عنوان ساختاری ویژه از دولت، در پی احیاء عقلانیتی است که پیشتر، شالوده های آن متزلزل گردیده بود. قدرت در دولت قانونمند تنها از طریق ابزارهای قانونی مجاز شناخته شده از سوی نظم حقوقی اعمال

می‌گردد. شهروندان هم دارای حق توسل به قانون علیه سوءاستفاده‌های احتمالی صاحب‌منصبان از قدرت می‌باشند. پس دولت قانونمند در پی توسعه نوعی جامعه مدنی خوش‌اقبال و بخت‌یار است. جامعه‌ای که برای شکوفایی خلاقیت‌های انسانی در سایه تضمین احترام به حقوق و آزادیهای انسان در مقابل جریان کوچک شمارنده او و تلاش برای بی‌رنگ کردنش در تابلوی تکرنگی است که از سوی دولتها ترسیم شده است. در این حال، «امری»<sup>۱</sup> بر این باور است که دولت قانونمند به قهرمانی تبدیل شده است که در پی حفظ نظم و عدالت می‌باشد. (۹) روشن است که این نگرش می‌تواند عرصه نوعی مبارزه‌طلبی را در پیش روی این دو دولت بگشاید. دو دولتی که هر کدام بر شالوده عقلانیت خاص خویش استوار است. یکی به نام ضرورت واسطه‌گری در برآوردن نیازها، عرصه‌های مختلف اجتماع را در می‌نوردد و مداخله را امری حتمی تلقی می‌کند و دیگری که بر شالوده‌هایی دموکراتیک بنا شده و دخالت‌هایی این‌چنینی را نمی‌پذیرد.

### د. گسترش چالش‌های دو اندیشه

اینک باید دید که هم‌آوردی دو اندیشه، چگونه چهره‌ای را به خود می‌گیرد. از این رهگذر و در نخستین مقام، مسأله نظام حکومتی و ترتیب عناصر موجود در آن مطرح می‌شود. دولت رفاه اگر چه قادر است در درون نظام نمایندگی و از خلال آن عمل نماید اما بتدریج به شرحی که پیشتر رفت، چنین نظامی را به سوی کم‌رنگ شدن می‌کشاند. دولت قانونمند در حالی که همانند دولت رفاه، قادر به عمل در چارچوب چنین نظامی است اما هدف نهایی‌اش، پی‌ریزی نظامی ویژه است که آن را می‌توان «جمهوری شهروندان» خواند. بنابراین هر دو اندیشه در پی ایجاد تغییر هستند. اما این تغییر در یکی، بر میزان توان دولت خواهد افزود و در دیگری، بر توان شهروندان و ضمانت‌های قانونی قابل توسل توسط آنان در مقابل صاحب‌منصبان. «دولت قانونمند» بیانی دیگر از «شهروند توانمند» است در حالی که در آن نوع دیگر، این توانمندی به سوی دولت باز می‌گردد.



نکته‌ای دیگر در رویارویی این دو اندیشه، منظری است که از آن به پدیده حقوق می‌نگرند. دولت رفاه در پی نوعی قداست‌زدایی از حقوق است. این مسأله نتیجه طبیعی رویکردی است که دولت رفاه در افزایش میزان توان خود در حضور در عرصه‌های مختلف اجتماعی برگزیده است. زیرا وجود هرگونه شائبه‌ای در پیدایش عواملی حقوقی که مانع از دخالت دولت گردد، اساساً با منطق این دولت در تعارض است. این تعارض، بویژه زمانی که حقوق در بستری از حرمت، کرامت و تقدس، جاری شود، تشدید می‌گردد. اما دولت قانونمند در پی نوعی کمال‌گرایی دائمی در عرصه حقوق است. این نیز نتیجه طبیعی پدیده حقوق - محوری و قانون‌مداری در منطق دولت قانونمند می‌باشد. دولت قانونمند در جریانی دائمی از بهینه‌سازی ساختار حقوق و تضمیناتی است که می‌تواند شهروندان را از عدم تعرض به حقوقشان، مطمئن سازد.

تقابل دو اندیشه مورد بحث، در چهره تمایز میان عرصه‌ای برای دولت و عرصه‌ای برای جامعه نیز ظاهر می‌گردد. در منطق دولت قانونمند، میان عرصه‌ای ویژه جامعه و عرصه‌ای مخصوص دولت تمایز وجود دارد. بدین سبب حوزه‌ای خصوصی و حفاظت شده برای جامعه باقی می‌ماند، در حالی که در دولت رفاه، عرصه خصوصی حفاظت شده، مفتوح عرصه‌گشایی دولت می‌گردد. البته نباید فراموش کرد که این فرض، بیشتر جنبه‌های نظری این تمایل دولت رفاه را نشان می‌دهد و در وادی عمل، آمیختگی دو عرصه یاد شده، شاید چنین پرننگ وجود نداشته باشد.

موردی تخصصی‌تر، اصل آزادی تجارت است. در این خصوص دولت قانونمند، خود را موظف به رعایت این اصل می‌داند و تلاش می‌نماید تا زمینه‌های لازم برای حفظ آزادی در این عرصه را به وجود آورد. این پدیده در دولت رفاه به دلیل سرشت قیّم‌گونه آن، کم‌رنگ می‌شود. طبیعی است که همه‌چیزخواهی این دولت، مجالی اندک را برای حرکت‌های آزاد در زمینه تجارت باقی خواهد گذارد.

اکنون در واپسین سالهای دهه ۱۹۹۰ میلادی، بحث بر سر نقاط قوت و ضعف این دو دولت با حرارت میان طرفداران این دو اندیشه در جریان است. اندیشمندان هر یک از دو اردوگاه در تلاشند تا با استدلال‌های خویش، برتری اندیشه‌شان را به اثبات رسانند. آنچه که بیش از همه بر پیکره استدلال طرفداران دولت رفاه ضربه وارد می‌سازد، اتهام

مخدوش شدن عقلانیت حقوقی و تزلزل بنیانهای دموکراتیک است که از سوی طرفداران دولت قانونمند مطرح می‌شود. اما طرفداران دولت رفاه تأکید می‌نمایند که تکیه بیش از اندازه دولت قانونمند بر حقوق و متون حقوقی، در حالی که به افزایش چشمگیر و سرعت یافتن آهنگ تولید هنجارها و قواعد حقوقی می‌انجامد، این قواعد متنوع و فراوان را به پدیده‌ای ناکارا و غیرکاربردی تبدیل می‌کند. در نتیجه، بی‌علاقگی عمومی نسبت به حقوق و بروز اعمالی ضدحقوقی، آغازی بر سست شدن بنیانهای دولت قانونمند خواهد بود.

از طرفی، این اتهام که دولت رفاه، عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی را درمی‌نوردد و به دولتی مداخله‌جو تبدیل می‌شود، از سوی طرفداران دولت رفاه در مورد خود دولت قانونمند نیز مطرح می‌گردد. این گروه اعتقاد دارد که دولت قانونمند در پی قداست بخشیدن به حقوق در تلاش است تا تمامی رفتارها را چهره‌ای حقوقی بخشد. دقیقاً از همین نقطه است که دولت قانونمند، دستان نامرئی‌اش را برای دخالت در تمام روابط اجتماعی دراز می‌کند و سرانجام به پدیده‌ای مخالف آنچه که ادعا داشته، تبدیل می‌گردد.

با این همه، دفتر این بحث همچنان گشوده است و استدلالهای نوین، هر روز بر گرمی این بازار و غنای علمی مباحث می‌افزاید.

### نتیجه‌گیری

بحث از دولت قانونمند و دولت رفاه و اختیارات هر یک، محصول دو نگرش متفاوت به دولت، حقوق و تکالیف آن است. دو نگرشی که در نهایت به تقابل این دو اندیشه می‌انجامد. از منظر یکی، دولت به کمک ابزارهای حقوقی و قانونی، نه تنها ملزم به رعایت حقوق شهروندان، احترام به آزادیهای آنان و فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای رشد و شکوفایی استعدادهایشان از طریق تقویت بنیانهای یک جامعه مدنی واقعی است بلکه هر لحظه در منظر قضاوت شهروندان نیز قرار دارد. بدین ترتیب امکان سوءاستفاده‌های صاحب‌منصبان از قدرت اعطایی به آنها کاهش می‌یابد.

در نگرش دوم، شاهد فعالیت‌های دولتی هستیم که در گامهای نخست عمل خویش، با

هدف تنظیم ساز و کارهای بازار و حمایت از فرد در مقابل پیامدهای ناخوشایند اقتصادی وارد عرصه می‌گردد. سپس اندک‌اندک با بنای سازه‌ای از سیاستهای عمومی، به مربی تمام و کمال هنجارها تبدیل می‌شود و آهنگ گسترش عقلانیت خویش بر جامعه را شتاب می‌بخشد. درست از این نقطه است که تقابل میان دو اندیشه شدت می‌یابد و طرفداران هر یک تلاش می‌نمایند تا با استدلالهای خویش، بر حقانیت نگرش خود بیافزایند.

### یادداشتها

1. M. Troper, "Le Concept d'Etat de Droit", Droits, N.15, 1992, p.51.
2. R. Carré de Malberg, "Contribution à la théorie générale de l'Etat" (Paris, 1922), Vol.II, T.1, p.293.
3. D. Boutet, "Vers l'Etat de droit; La théorie de l'Etat et du droit" (Paris, L'Harmattan, 1991).
4. G. Room, "The Sociology of welfare" (New York, St. Martin's press, 1979), p.27.
5. به عنوان مثال در این زمینه می‌توان به اصطلاحاتی همچون Rule of Law یا Due process of Law که پردازشی دیگر از این موضوع می‌باشند، اشاره نمود.
6. J. Chevallier, "L'Etat de droit", Montchrestien, 1994, p.122.
7. Y. Meny, J.C. Thoëny, "Politiques Publiques" (P.U.F., 1990), p.26.
8. «... شکوفایی دولت رفاه به گونه‌ای واقعی، ریشه در فردای جنگ دوم جهانی دارد که همگام با توسعه و تعمیم دخالت‌های دولت است...» پیشین، ص ۲۶.
9. C. Emeri, "L'Etat de droit dans les systèmes Polyarchiques européens", Revue française de droit constitutionnel, No.9, 1992, p.27.